

The Study of the Concept of Man and Anthropology (Relationship with God, Self, Others and Nature) in the Mostafa Mastoor stories

M. Gorji¹, E. Ebrahimi Kiasari²

بررسی مفهوم انسان و انسان‌شناسی در داستان‌های مصطفی مستور بر مبنای ارتباطات چهارگانه

مصطفی گرجی^۱، ابراهیم ابراهیمی کیاسری^۲

چکیده:

Abstract:

Anthropology and human concept with the concept of God and the world are one of the fundamental concepts of human thought. God, man, world, are three major issues in the history of human thought in all societies which raised important questions. The problem of the four relations (of man's with God, the self, the other and nature) is reflected in fiction literature due to the modern man's situation and type in such manner that has not been in our previous literature and if so, there was another kind of it. In this study, the author acknowledges the extensive scope of the present discussion in contemporary literature and tries to analyze this subject in all works of one of the young but popular writers (Mostafa Mastoor). Mastoor describes the man involved in a civilized limbo in most his stories and primary works of author are based on God centric, an effort to find himself and meaning and God and it is this discovery that directs living base and understanding the "meaning of life" in his works. This study aims to consider and analyse issues of human nature and his relations with God, self, others and nature in all works of Mustafa Mastoor.

Keywords: The Human Relations, God, Man, Nature, Contemporary Fiction.

انسان‌شناسی و مفهوم انسان در کنار مفهوم خدا و جهان، یکی از مفاهیم بنیادی اندیشه بشری است. خدا، انسان و جهان سه محور اساسی اندیشه بشری است که در طول تاریخ و در همه جوامع، پرسش‌های مهم درباره آنها مطرح شده است. مسئله ارتباطات چهارگانه (رابطه انسان با خدا، خود، دیگری و طبیعت) در ادبیات داستانی به دلیل نوع، وضع و حال انسان معاصر به گونه‌ای بازتاب یافته که در ادبیات گذشته ما وجود نداشته و اگر هم بوده از جنس دیگری بوده است. در این پژوهش نویسندگان ضمن اذعان به دامنه و گستردگی بحث حاضر در ادبیات داستانی معاصر، سعی کرده‌اند که این موضوع را در مجموع آثار یکی از نویسندگان پرمخاطب (مصطفی مستور) بررسی و تحلیل کنند. مستور نویسنده‌ای است که در اغلب داستان‌هایش انسان‌هایی گرفتار در یک برزخ انتخاب را توصیف می‌کند و خدامحوری و تلاش برای کشف خویش، معنا و خداوند دغدغه‌ای است که مینا و چارچوب اکثر داستان‌های اوست و کشف این رابطه مبنای زیستن و درک «معنای زندگی» در آثار او را جهت می‌دهد. در این پژوهش سعی شده مسائل چستی انسان و روابطش با خدا، خود، دیگران و طبیعت، در مجموعه آثار مصطفی مستور بررسی و تحلیل شود.

کلیدواژه‌ها: مستور، ارتباط‌های انسانی، خدا، انسان، طبیعت، ادبیات داستانی معاصر.

1. Professor of Persian Literature and Language, Payame Noor University.
2. Master of Arts in the Payame Noor University.

۱. استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام‌نور (نویسنده مسئول).
gorjim111@yahoo.com

۲. کارشناس ارشد دانشگاه پیام‌نور.

مقدمه

تعامل و ارتباطات انسان در حوزه‌های روابط با خدا، خود، جامعه و طبیعت متصور است که این مسئله در سدهٔ اخیر در حوزه‌های عرفان، اخلاق، فرهنگ و روانشناسی و ادبیات بیشتر مطرح است. یکی از موضوعات مهم در حوزه ادبیات معاصر، بررسی و تحلیل نقش و جایگاه انسان (انسان در معنای عام) در ذهن و ضمیر صاحبان اندیشه است که این مسئله با توجه به جهان‌بینی و جهان‌نگری متفکران، متفاوت است. این مسئله اگرچه در شعر و ادبیات منظوم نمود و بروز بیشتر و قابل فهم‌تری دارد؛ در ادبیات داستانی به دلیل سنجیت آن با مسائل انسانی و موضوعات انسان‌شناختی نیاز به تأمل و تدبر بیشتری دارد. نگاهی به ادبیات داستانی معاصر پس از انقلاب به ویژه ادبیات انقلاب اسلامی نشان می‌دهد که انگاره و نگره‌های خاصی دربارهٔ رابطهٔ انسان با خدا، خود، انسان‌های دیگر و طبیعت وجود دارد که خود حاصل تصورات و ایمازهای انسان معتقد به باورها و اعتقادات دینی و قرآنی است. در این مقاله نویسنده با اذعان به وجود پژوهش‌های پراکنده و در مواردی موفق درباره انعکاس مسائل انسانی، درصدد بررسی و تحلیل این مسئله در آثار مصطفی مستور است. در دهه‌های پیش از انقلاب به دلیل کم‌رنگ بودن اعتقادات دینی و در نتیجه درگیری کمتر ذهنی با مسائل معنوی، این روابط بازتاب چندانی در آثار ادبی نداشته است. اما پس از پیروزی انقلاب با ارزش‌گذاری بر مفاهیم معنوی و الهی مسائل انسانی، فضای مقدس گونه‌ای بر ادبیات حاکم شد و نوشتن داستان‌های معناگرا رشد بیشتری پیدا کرد. مصطفی

مستور از نویسندگان برجسته پس از انقلاب اسلامی به ویژه دهه اخیر است که تاکنون حدود ۹ اثر روایی در قالب آثار داستانی به چاپ رسانده است. مهم‌ترین اثر او *روی ماه خداوند را ببوس* است که به عنوان اثر برگزیده در دهه ۸۰ انتخاب شده است. نگاهی فراگیر به مجموعه آثار مستور نشان می‌دهد که گفتمان برتر و غالب در گفتمان روایی او، گفتمان اخلاقی، معنوی و دینی و حتی در مواردی گفتمان اسلامی است. بنابراین، از آنجایی که او به مسائل روز زندگی و اتفاقات و حوادث واقعی در زندگی شخصیت‌های داستانش می‌پردازد، بررسی مسائل انسانی و روابط چهارگانهٔ ارتباط در آثار او می‌تواند خواننده را به شناخت این روابط در دهه‌های اخیر یاری دهد. پس موضوع اصلی و عام این تحقیق شناخت انسان و روابطش با خدا، خود، دیگران و طبیعت است.

با این نگاه، مهم‌ترین پرسش‌های مقاله این است که مستور به کدام یک از چهار رابطهٔ منظور انسانی بیشتر پرداخته و کیفیت روابط انسان با خدا، خود، دیگران و طبیعت در آثار او چگونه است. از آنجایی که شناخت انسان و خداوند و ایجاد ارتباط با موجودی متعالی زمینه‌ای گسترده برای تأمل در زوایای ماهیت انسان و نحوه ارتباطش با خداوند به وجود می‌آورد؛ ایجاد ارتباط با انسان‌های دیگر و طبیعت نیز به عنوان مظهر و آینه تمام‌نمای تصویر خداوند بعد از درک و شناخت صحیح از خداوند و انسان در جهت تعامل انسان با جهان پیرامون خود حائز اهمیت است. مستور در آثار خود با زبانی ساده و روان و در قالب داستان به تبیین ارتباطات

۱. غیرمتشخص: مطابق باور به این نوع از خدا، خداوند غیری ندارد و در واقع غیرتش، غیر در جهان را باقی نگذاشته است. مهم‌ترین نظریه در عرفان اسلامی مطابق همین باور از خدا شکل گرفته است که همان نظریه وحدت وجودی است که وجه اشتراک همه موجودات را خدا می‌داند و در واقع وجود خدا در همه اشیاء سریان دارد. آیاتی همچون «فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ» (بقره/ ۱۱۵) و «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ» (حدید/ ۳) نمونه‌ای از این نوع تصور از خداوند است. کسانی که به خدای نامتشخص باور دارند، در ارتباط با خود می‌گویند که من در ناحیه‌ای از وجود خودم خدا هستم و در همان ناحیه که خدا هستم با همه انسان‌ها وحدت دارم. آنها همیشه در حال کاوش در وجود خود هستند و در ارتباط با دیگران نیز شفقت و مهرورزی پیشه می‌کنند و طبیعت را نشانه‌ای از خدا می‌دانند که با نگاه کردن در آن، خدا را می‌بینند و البته مطابق این نوع تصور از خدا؛ شفقت به خلق، شفقت با طبیعت را نیز به همراه دارد. یادآوری این نکته لازم است که کسانی که خدا را نامتشخص می‌دانند برای خود پیش‌فرض‌هایی قائل هستند که این مقاله مبتنی بر این پیش‌فرض‌هاست. پیش‌فرض‌هایی همچون الف) قلمرو هستی و عالم واقع، به یک معنا، یک موجود واحد است. ب) این موجود واحد که مستغنی از غیر است همان خداست. پس خدا عین هر چیز و عین همه چیز است. ج) در نتیجه، اینکه خود را با موجودات کثیر مواجه می‌یابیم حاصل توهم ماست. د) بنابراین، انسان و خدا نیز دو موجود جدا از هم نیستند. ه) معرفت واقعی در لحظه‌ای

چهارگانه یادشده پرداخته است. بر مبنای ارتباطات انسان که از ارتباط انسان با خداوند آغاز می‌شود و بعد از آن در ارتباط انسان با خود، دیگران و طبیعت جریان و سریان می‌یابد؛ بررسی و تحلیل نحوه این ارتباطات، موضوعی است که بدین صورت بدان توجه نشده است.

یکی دیگر از نکات مهم این است که در ارتباطات چهارگانه انسان با خدا، خود، دیگر انسان‌ها و طبیعت؛ نوع ارتباط با خدا بر رابطه انسان با خود، دیگران و طبیعت تأثیری غیرقابل انکار دارد و همچنین انسان تا ارتباط با خود را درک نکند از درک ارتباط با دیگران محروم است. به عبارت دیگر، این سلسله ارتباطی از خدا شروع می‌شود و به خود، دیگران و طبیعت می‌رسد (ملکیان، ۱۳۸۹: ۶). نکته مهم دیگر در حوزه ارتباطات چهارگانه یادشده اینکه، در باور انسان قبل از دوره روشنگری (رنسانس) نیز، اولین قسم آن یعنی ارتباط انسان با خدا مهم‌ترین رکن تلقی می‌شده است و باور به حضور و وجود آن نیز بیشتر و ملموس‌تر بوده است. در حوزه رابطه انسان با خدا دو حالت تصور خدا و تصدیق خدا متصور است. این دو حالت باید به همین ترتیب باشد؛ یعنی اول باید تصویری از خداوند داشت و بعد اینکه آیا وجود دارد یا نه. اگر هیچ تصویری از چیزی (خدا) نداشته باشیم آن چیز وجود هم نخواهد داشت و بنابراین نباید از تصدیق به تصور خدا رسید (همان: ۱۷). تصور از خدا نیز بسیار متنوع و متعدد است. برخی بیست و نه تصور از خدا را متصور دانسته‌اند که این تصورات در سه تصور اصلی قابل گنجایش است:

حاصل می‌یابد که انسان خود را با همه چیز و خود و همه چیز را با خدا یکی ببیند، از این قبیل هستند (ملکیان، مهر ماندگار: ۲۰).

۲. موجودی متشخص غیرانسان‌وار: مطابق باور به این نوع از خدا، او موجودی متشخص است اما صفاتی غیر از صفات ما دارد. آیه «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (شوری/۱۱) نمونه‌ای از چنین تصور از خداست. در چنین حالتی انسان موجودی است که هیچ استقلالی از خود ندارد. او (خدای متشخص نوانسان‌وار) علت‌العلل و محرک همه حرکت‌هاست. چنین تلقی نوعی بی‌اعتنایی به دیگران را در انسان به وجود می‌آورد و باعث انزوای طلبی و گوشه‌گیری فرد می‌شود و نسبت به طبیعت نیز هیچ عطوفتی نخواهد داشت.

۳. موجودی متشخص انسان‌وار: مطابق باور به این نوع از خدا، او صفات انسانی (خشم، شادی، اراده و...) را می‌پذیرد. آیاتی همچون «وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا» (فجر/۲۲) و «وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ نَّاطِرَةٌ، إِلَهِي رَبِّهَا نَاطِرَةٌ» (قیامه/۲۳-۲۲) نمونه‌ای از این نوع است. در این تصور خداوند علاوه بر تشخص، انسان‌وارگی نیز دارد.

در رابطه با اینکه آیا این تصورات مصادیقی هم دارند یا نه، نظرات متعددی وجود دارد. برخی گفته‌اند که هیچ مصادیقی وجود ندارد که اینان وجود خدا را انکار کرده‌اند. برخی دیگر گفته‌اند که فقط یکی از این تصورات ممکن است مصداق داشته باشد و آن تصور وحدت وجودی (خدای نامتشخص) است. عده‌ای دیگر گویند که همه این تصورات، همزمان مصداق دارند.

اگر تصور اخیر یعنی خدای متشخص انسان‌وار را بپذیریم، در آن صورت در تصور ارتباط انسان با آن موجود متصور، سه رابطه «عبد و مولی»، «عاشق و معشوق» و «همکار و همکار» وجود خواهد داشت. در رابطه عبد و مولی، انسان خود را مطیع خدا خواهد دانست و منتظر پاداش از خداوند است. در رابطه عاشق و معشوقی، فرد دیگران را ملامت نمی‌کند؛ چرا که بر آن است که عشق اختیاری نیست و به نوعی مدارا با همه مردم دست می‌یازد. در رابطه همکار و همکار از خدای متشخص انسان‌وار نیز، دو ساحت متصور است. یکی رابطه عرضی (دائو) که بر آن است که این جهان ناقص خلق شده و من و تو/ او باید دست در دست خداوند نهیم تا جهان را کامل کنیم. دیگری رابطه طولی که انسان خود و دیگران را خلیفه و جانشین خداوند می‌داند (ملکیان، ۱۳۸۹: ۱۸). در ادامه و با توجه به این طبقه‌بندی از ارتباطات چهارگانه و نحوه چینش و اهمیت هر کدام، به بررسی دیدگاه مستور در ساحت‌ها و ارتباطات چهارگانه خواهیم پرداخت.

مفهوم ارتباطات چهارگانه انسانی در آثار مصطفی مستور

۱. ارتباط انسان با خدا براساس تصورات سه‌گانه آن مجموعه داستان‌های مستور مسائل و موضوعات مشابه را دربردارد که می‌توان عصاره مطالب و موضوعات آن را در یک عبارت چنین گفت: انسانی که سؤال و مسئله‌های فراوانی دارد و چون نمی‌تواند برای این مسائل جواب علمی و منطقی بیابد لامحاله دچار شک و ابهام می‌شود و در نهایت به خدا

مستور به عنوان یک انسانِ موحدِ متعهد به دین و مذهب (اسلام) به مسئله خدا در آثار خویش توجه زیادی کرده است و شاید بتوان ادعا کرد در اکثر آثار او خدای متشخص انسان‌وار و البته در مواردی عاشق و معشوق و در مواردی دیگر عبد و مولی حضور جدی دارد؛ اگرچه در مواردی تردید و تردد دربارهٔ چنین خدایی در ذهن و ضمیر شخصیت‌ها خلجان می‌کند؛ در پایان باورمندی به وجود و حضور او ملموس و پررنگ است. با این توجه محوری‌ترین پیام آثار او خداوند و باورمندی به اوست.

الف) خدای نامتشخص: وقتی از خدای نامتشخص سخن می‌رود، منظور آن است که نمی‌توان با واژه نو، آن را خطاب کرد؛ بلکه خدایی است که اول و آخر و ظاهر و باطن هستی را به گونه‌ای پر کرده که هیچ تصویر و تصویری حتی معقول هم نمی‌توان از او داشت. ساحت نامتشخص بودن خداوند، ساحت ذات خداوند است که به تبعیت از آموزه‌های دینی و گفتار پیامبران دور از معرفت بشر است و نهایت چیزی که درباره خدا می‌توان گفت این است که خداوند وجود دارد و شناخت آدمی به همین اندازه محدود است و ذره‌ای بالاتر نمی‌رود و هیچ راهی برای شناخت او وجود ندارد. نماینده این گروه در داستان‌های مستور سایه و علیرضا در رمان *روی ماه خداوند را ببوس* هستند. سایه نمایندهٔ موقنان دیندار و مؤمنان است که کاملاً تسلیم و به درجهٔ ایقان رسیده به گونه‌ای که هیچ مسئله غامضی ندارد. او معتقد است خدا هست و بودنش ربطی به ما، تردیدهای ما و دانایی ما ندارد. به هیچ‌وجه نمی‌توانیم او را از زندگی خودمان محو کنیم. (مستور، ۱۳۷۹: ۷۸)

ناباوری (دانیال نازی در رمان *استخوان خوک* و دست‌های جذامی) و شک در بدیهیات (یونس در رمان *روی ماه خداوند را ببوس*) تا جایی که دست به خودکشی می‌زند، به آفرینش اشکالات جدی می‌گیرند به حضور و وجود خداوند شک کرده و همچنین به سؤالات چپستی شرور، مرگ، بیماری، چرایی مرگ، (ابراهیم در رمان *من گنجشک نیستم*) و تنهایی انسان می‌پردازد.

یکی از اندیشه‌های انسان عصر جدید، کمرنگ شدن خداوند و فقدان چراغی است که با آن بتوان حضور خداوند را در زندگی انسان امروز احساس کرد. از ویژگی‌ها و مشخصه‌های بارز فرهنگی و اجتماعی عصر جدید و انسان مدرن پدیده شک و شکاکیت از یک سو و تنهایی انسان و حاکمیت اصل احتمال به جای یقین از سوی دیگر است که خود حاصل عوامل متعدد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی... است. به عبارت دیگر، انسان مدرن بر عقلانیت (خرد ناب) تأکید ورزیده (یونس در رمان *روی ماه خداوند را ببوس*) برخلاف انسان پیشامدرن که تأکید بر معنویت داشته است. (مادر استاد فیزیکی در مجموعه داستان *عشق روی پیاده‌رو* و مادر استاد فلسفه دین در داستان *حکایت عشقی بی قاف بی شین بی نقطه*) که به جهت فاصله نگرفتن از طبیعت، خود و عالم در هاله‌ای از تقدس و ایمان مطلق می‌زیست و هرگز شک و تردید به خود راه نمی‌داد. اما انسان معاصر به دلیل عدم معرفت کامل و درست و تحولات فکری، بهترین حالت را وقتی می‌داند که حتی خدایی در عالم نباشد. «بهترین فرض اینه که خدایی در کار نباشه» (مستور، ۱۳۷۹: ۷) «اگر خداوندی هست پس این همه نکبت برای چیه». (همان: ۲۴)

خدای علیرضا نیز خدای متعال و در عین حال خدایی است که در فراز و فرود زندگی او همواره آن را حس می‌کند به گونه‌ای که او را در غم و شادی دوست دارد عشق او را در دل و جان می‌پروراند و عالم و قضایای آن را ساده و بدون پیچش می‌بیند. (همان: ۸۵)

ب) **خدای مشخص انسان‌وار:** اوصاف انسان‌وار خداوند یکی از اموری است که در دین و عرفان بر آن تأکید فراوانی می‌شود. خدایی که غضب و محبت می‌کند، انتقام می‌گیرد و ... (کمپانی زارع، ۱۳۹۰: ۲۵۲) در آثار مستور خدای مشخص انسان‌وار در مقایسه با خدای نامتخصص و متخصص نانسان‌وار از بسامد بالاتری برخوردار است. در داستان‌های مستور اکثر کسانی که به این نوع خدا باورمندند نمونه‌ای از انسان‌های پیشامدرن هستند که تأکید بر معنویت دارند و به جهت فاصله نگرفتن از خود، دیگران و طبیعت در هاله‌ای از تقدس و ایمان مطلق زندگی می‌کنند و ذره‌ای شک و تردید به وجود راه نمی‌دهند و یافته‌های علمی معاصر را قبول ندارند. (مستور، ۱۳۹۰: ۱۰۰-۹۹)

ج) **خدای مشخص نانسان‌وار:** ارتباط انسان با چنین خدایی از موضع عجز و ضعف است. او علت العلل و محرک همه حرکت‌هاست. چنین خدایی هم خودش، هم افعالش و هم صفاتش فراتر از طور فهم و عقل و علم انسان‌ها و برون از قلمرو نظارت و ضبط و مهار آنان و حتی خارج از دایره شمول احکام و داوری‌های اخلاقی آنان است. بنابراین، از منظر انسان‌ها کارهای خداوند؛ غیرعادی، غیر طبیعی، پیش‌بینی‌ناپذیر و شاید حتی باورنکردنی و تصورناپذیر است. (ملکیان،

این نوع تصور از خدا نسبت به دو نوع تصور دیگر از خدا در آثار مستور از بسامد کمتری برخوردار بوده است. می‌توان از نماینده این گروه یونس در *رمان روی ماه خداوند را ببوس* و محمد مفید و همسرش افسانه در *رمان استخوان خوک* و دست‌های *جدامی* را نام برد. عدم اعتقاد به وجود خداوند که قسم اول تصور انسان از خداوند است و نماینده آن کوهی در نمایشنامه «دویدن در میدان تاریک مین» و *رمان من گنجشک نیستم* است که به انسان به عنوان موجودی خشک و بی روح می‌نگرد و معنویت را به هر شکلی که باشد در وجود انسان به هیچ می‌انگارد. (مستور، ۱۳۸۵: ۳۳)

دانیال نازی یکی دیگر از شخصیت‌های داستانی مستور در *رمان استخوان خوک* و دست‌هایی *جدامی* و *رمان من گنجشک نیستم* است. او منکر وجود خداوند نیست و بیشتر تفکری «تئیسمی/ دئیسمی» (خداانگاری) دارد.

دئیست‌ها بر این باورند که خدا وجود دارد و جهان را خلق کرده اما در عملکرد آن مداخله نمی‌کند و اعتقاد دارند عقل بشری می‌تواند به تنهایی هر چه را می‌خواهیم در اختیارمان قرار دهد. (کریمی، ۱۳۸۵: ۲۴) چنین انسانی خود را محکوم قوانین طبیعی و فیزیکی می‌داند، خویشاوندی با سایر انسان‌ها را زیر سؤال می‌برد و حق تعیین سرنوشت را برای خودش قائل است. (مستور، ۱۳۸۳: ۵۷-۵۶) دانیال به نحوه زندگی و قوانین و رخدادهای موجود در آن معترض و گرفتار در افکار فلسفی خویش است و درمانده در چراهای بی پاسخش پیرامون چیستی و چرایی مرگ، شرور، بیماری، جنگ و کشتار شده است و در نتیجه انزوای

شخصی حاصل از زندگی شهری دچار گسیختگی روانی شده و در برخورد با دنیایی غریبه و متخاصم گرفتار است و چون نمی‌تواند چیزی را تغییر دهد، به پوچی و سرخوردگی دچار می‌شود و در نهایت، در آسایشگاه روانی خودکشی می‌کند. (مستور، ۱۳۸۸: ۴۰)

نیک‌خواهی و عشق داشته باشند. (ملکیان، ۱۳۸۹: ۲۴) اگر خدا را موجودی متشخص نانسان‌وار بدانیم، از نظر مستور تصور چنین انسانی از خودش چنین است که موجودی است که هیچ استقلالی از خود ندارد و او (خدای متشخص نانسان‌وار) علت‌العلل همه حرکت‌هاست و نمی‌توان به او اعتراض کرد. چنین تصویری از خدا موجب می‌شود که فرد به نوعی حالت یأس، تسلیم و رضای محض در درون خود برسد؛ حالتی که در آن، تمام راه‌ها به روی فرد بسته است و خود را اسیر موجودی قدرتمند می‌بیند. (یونس در رمان *روی ماه خداوند را ببوس*) همان‌طور که پیشتر ذکر شد در ارتباط انسان با خدای متشخص انسان‌وار که به سه نوع رابطه «عبد و مولی»، «عاشق و معشوق» و «همکار و همکار» تقسیم می‌شود، هر کدام از این روابط بیانگر نوعی ارتباط خاص با خود است. مسلم است شناخت انسان از خود با توجه به تصور خاص از خداوند (نامتشخص و متشخص) به معنای شناخت روح و نفس است و گرنه شناخت جسم و تن ارزشی ندارد. با توجه به خدای متشخص، انسان‌ها تحمل ناپذیرترین چیز را در هستی «با خود بودن» می‌یابند و از این‌رو، در همه چیز و همه کس می‌گریزند تا از دست خویش رها شوند.

ارتباط انسان با خود (خودپژوهی) با توجه به خدای متشخص انسان‌وار که به نسبت سایر تصورهای در آثار او از کمیت بیشتری برخوردار است، نتایجی به همراه دارد که مهم‌ترین آنها به قرار ذیل است:

الف) درک بهتر و برقراری رابطه نیکو با خود و دیگران از آنجایی که تحمل رنج و درد از مقتضیات موفقیت

انسان از آن جهت که موجودی خودآگاه است قدرت ایجاد ارتباط با خویشان را داراست. این ارتباط به معنای پیوند و رابطه او با حقیقت و جایگاه و منزلت خود در نظام هستی و قابلیت‌ها و توانایی‌های خویش است. در ارتباط انسان با خود، انسان به عنوان موجودی خودآگاه یک طرف رابطه است و خود واقعی و حقیقت وجودی که مورد عنایت و توجه اوست، سویه دوم رابطه است. هر یک از تصورات ارتباط با خداوند را بپذیریم تصویری خاص از ارتباط با خود خواهیم داشت. عدم اعتقاد به وجود خداوند نیز، نوعی خاص از ارتباط با خود را موجب می‌شود. فردی که به وجود خدا اعتقاد ندارد، اولاً خود را محکوم قوانین طبیعی می‌داند و ثانیاً خویشاوندی با سایر انسان‌ها را زیر سؤال می‌برد و ثالثاً حق تعیین سرنوشت را برای خود قائل است. در حالی که کسانی که به خدای نامتشخص باورمند باشند، بر آنند من در ناحیه‌ای از وجود خود خدا هستم و در همان رزفایی از وجود که خدا هستم با همه انسان‌ها نیز وحدت دارم. چنین انسان‌هایی همواره در حال کاوش در وجود خود هستند تا به ساحتی برسند که نسبت به خود شفقت،

ارتباط انسان با خود با توجه به تصورات انسان از خدا

انسان از آن جهت که موجودی خودآگاه است قدرت ایجاد ارتباط با خویشان را داراست. این ارتباط به معنای پیوند و رابطه او با حقیقت و جایگاه و منزلت خود در نظام هستی و قابلیت‌ها و توانایی‌های خویش است. در ارتباط انسان با خود، انسان به عنوان موجودی خودآگاه یک طرف رابطه است و خود واقعی و حقیقت وجودی که مورد عنایت و توجه اوست، سویه دوم رابطه است. هر یک از تصورات ارتباط با خداوند را بپذیریم تصویری خاص از ارتباط با خود خواهیم داشت. عدم اعتقاد به وجود خداوند نیز، نوعی خاص از ارتباط با خود را موجب می‌شود. فردی که به وجود خدا اعتقاد ندارد، اولاً خود را محکوم قوانین طبیعی می‌داند و ثانیاً خویشاوندی با سایر انسان‌ها را زیر سؤال می‌برد و ثالثاً حق تعیین سرنوشت را برای خود قائل است. در حالی که کسانی که به خدای نامتشخص باورمند باشند، بر آنند من در ناحیه‌ای از وجود خود خدا هستم و در همان رزفایی از وجود که خدا هستم با همه انسان‌ها نیز وحدت دارم. چنین انسان‌هایی همواره در حال کاوش در وجود خود هستند تا به ساحتی برسند که نسبت به خود شفقت،

«تظاهربینی و سطحی‌نگری»، «تعصب و جانبداری»، «پیش‌داوری» و «خودکوچک‌بینی و عقده حقارت» است. همچنین نداشتن شناخت صحیح از خود و ارتباط منفی با خود، قوای شهوانی و غصبی که جهت حفظ و سلامت انسان قرار داده شده، در جهت غلط مورد استفاده قرار می‌گیرد و سبب انحراف این نیروهای حیاتی از مسیر اصلی خود و انحطاط شخصیت انسانی می‌شود که از مقام انسان سقوط و در حد حیوانات تنزل می‌کند. (ملول، بندر، نوذر در *رمان استخوان خوک و دست‌های جدا می*)

مستور در آثار خود شخصیت‌های زیادی را به تصویر کشیده که عده‌ای از آنها از خویشتن خویش درک و شناخت صحیح ندارند و از آنجا که نمی‌توانند با خود ارتباط صحیح و سالمی برقرار سازند، در سایر روابط سه‌گانه نیز دچار مشکل می‌شوند؛ (کمبری در *رمان چند روایت معتبر درباره زندگی و ابراهیم در رمان من گنجشگ نیستم*)

و کامیابی و شرط معناداری زندگی انسان است، آدمی همواره برای رسیدن به مدارج عالی ناگزیر از گذراندن مراحل فروتر است. انسان در راه رسیدن به اهداف والا (خودپژوهی) ممکن است بارها شکست بخورد؛ اما رویارویی با شکست و پذیرش آن با دیدی واقع‌بینانه می‌تواند زمینه پیروزی باشد. انسان باید در ارتباط با خود به این حقیقت برسد که «لزوم رسیدن به مدارج عالی‌تر تحمل رنج است» را در گرو ارتباط درست با خود بداند. انسان با خودپژوهی و درک ارتباط خود با خدای متشخص انسان‌وار است که احترام به دیگران و داشتن روابط اجتماعی سالم را بر خود فرض می‌داند. حقیقت آن است که اگر کسی خود را خوب بشناسد، زمینه تحقق صفت تواضع و فروتنی و احترام به هم‌نوعان را در خود فراهم می‌سازد. (علیرضا و هم‌رمز منش منصور، *رمان روی ماه خداوند را ببین و کپانوش در رمان من دانای کل هستم*)

ارتباط با دیگران بر مبنای ارتباط انسان با خدا و خود نحوه ارتباط انسان با انسان‌های دیگر متأثر از نحوه ارتباط انسان با خویش است و نحوه ارتباط انسان با خویش نیز از نوع ارتباط انسان با خدا و تصور از خدا (نامتشخص و متشخص) متأثر است. چنانچه فردی خود را محکوم قوانین فیزیکی و زیست-شناسی بداند (که خود ناشی از عدم اعتقاد به خداوند است) خود را قائم به ذات می‌داند. چنین فردی اولاً خود را به دیگران بدهکار نمی‌داند و تنها دنبال ارضای نیازها و خواسته‌های خود است. ثانیاً با دیگرانی که همچون او به دنبال خواسته‌های خود هستند، تصادم خواهد داشت. «دانیال» با توجه به

(ب) هدفمندی و درک معنای زندگی و سرمایه عمر در پرتو اعتقاد به خدای متشخص انسان‌وار (بیشتر رابطه عبد و مولی و در مواردی عاشق و معشوق)، آفرینش هستی و خلقت آدمی از هدفی والا و مقصدی الهی برخوردار است. بنابراین، انسان باید به رسالت راستین خلیفه‌اللهی خود عمل کند؛ یعنی درصدد شناخت «خویشتن خویش» و پروردگار خویش باشد. (مادر استاد فیزیک در *رمان عشق روی پیاده‌رو* و مادر استاد فلسفه دین در *رمان عشقی بی شین بی قاف بی نقطه*)

آفات عدم ارتباط انسان با خود با توجه به خدای متشخص و نامتشخص، «از خود بیگانگی»،

چنین اعتقادی است که انسان در ارتباط با دیگران به نوعی ارتباط عمیق همراه با عشق و دوستی می‌رسد. کلام خود را از عمق جان برمی‌آورد، تعهد و قبول مسئولیت در ارتباط با دیگران و خدمت به خلق نشانه آگاهی از ارزش‌های حقیقی فرد و کمال شخصیت انسانی است که لازمه آن باور به خدای متشخص انسان‌وار است.

یکی از نکات مهم در بحث ارتباط با دیگران که نتیجه باور به خدای متشخص است، بررسی کیفیت راه‌های ارتباط با دیگران است. مهم‌ترین این ارتباط با دیگران در قالب «همزبانی»، «همدلی» است. در فقره نخست (همزبانی) انسان برای برقراری ارتباط اجتماعی با دیگران باید رفتارهای خود را با دیگران منطبق کند. به عبارتی مطابق با زبان عقل و فهم اشخاص سخن گوید. در فقره دوم (همدلی) یکی از راه‌های تقلیل و تسکین آلام بشری همدردی با شخص دردمند و گوش سپردن به درد دل آنان است که خود حاصل باورمندی به خدای متشخص انسان‌وار است، خدایی که چونان انسان رفتار می‌کند و مهر و رحمت دارد. از نظر او شنیدن سخنان شخص دردمند موجب ایجاد یک ارتباط مؤثر می‌گردد و بدین طریق بخشی از غم‌های شخص رنجور تقلیل یافته و احساس آرامش در او زیاد می‌شود.

ابراهیم شخصیت داستانی دو چشم خانه خیس از مجموعه داستان عشق روی پیاپی که حکایت رنج و مشقت زندگی انسان‌هاست، می‌باشد. وی عهده‌دار ریاست شرکت نفت در یکی از مناطق نفت‌خیز است که با دلسوزی‌های بیش از حد خود موجب ناراحتی مسئولان می‌شود. ابراهیم نمونه انسان عصر جدید است که می‌خواهد چرخ را برهم

تفکر خداانگاری در مورد خدا و عدم شناخت و ارتباط صحیح با خود در حوزه ارتباط با دیگران نیز دچار مشکل است. نسبت به دیگران بی‌تفاوت است. خویشاوندی با سایر انسان‌ها را زیر سؤال می‌برد و همواره با لحن تند و تحقیرآمیز و با عصبانیت، دیگران را مورد عتاب قرار می‌دهد:

«اگه تا حالا کسی به تون نگفته من می‌گم که هیچ آشغالی نیستید. من یکی که براتون و واسه کاراتون تره هم خرد نمی‌کنم». (مستور، ۱۳۸۳: ۷) در مقابل تلقی کسی که به خدای نامتشخص باورمند است، در ارتباط با دیگران اینگونه است که خود را با همه چیزها یگانه می‌بیند و یا چنین تصور می‌کند که یک چیز یگانه وجود دارد و ما انسان‌ها هر کدام یک مرتبه از مراتب آن چیز یگانه‌ایم. این تصور باعث شفقت و همدردی با دیگران می‌گردد. (ملکیان، ۱۳۸۹: ۳۰) انسان متحد با حق، انسان‌های دیگر را نیز دعوت به دین و ایمان می‌کند. چنین افرادی مانند نوح خود را وقف هدایت دیگران می‌کنند و مبنای کارشان تنها خدمت برای رضای خداوند است و با قبول یا ردّ دیگران کاری ندارند. در ارتباط انسان با دیگران همدردی و همدلی با دردمندان و شفقت بر همگان نتیجه باور به خدای نامتشخص از یک سو و خدای متشخص انسان‌وار از سوی دیگر خواهد بود. انسان باید بدون در نظر گرفتن مطلوب‌های اجتماعی فردی همچون قدرت، شهرت، ثروت، محبوبیت، حیثیت اجتماعی و جاه و مقام با دیگران رفتار کند. به دلیل باور به چنین خدا (متشخص انسان‌وار) و تأثیر این باور در رابطه فرد با خود است که فرد در رابطه با دیگران نه به شهرت و مقام که به خوی و منش آنها توجه می‌کند. در پرتو

از خدا، خدای نامتشخص باشد، موجب شفقت‌ورزی می‌شود. چنین تصویری همه مظاهر و مراتب هستی را جلوه خدا می‌داند. بنابراین، به طبیعت نیز شفقت می‌ورزد. در تصور خدای متشخص ناسان‌وار هم که فرد به همنوع خود بی‌اعتناست و عزلت و گوشه‌نشینی را برای خود برمی‌گزیند؛ ارتباطش با طبیعت بدین گونه است که هیچ عطوفتی نسبت به طبیعت نخواهد ورزید.

در تصور انسان از خداوند به عنوان موجود متشخص انسان‌وار هم سه حالت نسبت به طبیعت وجود دارند: در رابطه عبد و مولی، این تصور در رابطه با طبیعت متصور است که فقط مطیعان حق بهره‌وری از مواهب الهی در طبیعت را دارند. در حالی که در تصور عاشق و معشوقی، کسی که خود را عاشق خدا می‌داند همه چیز طبیعت را دوست خواهد داشت. در تصور همکار و همکار نیز، در حالت طولی (نائب و مناب) هر دیدی که مناب درباره طبیعت دستور داده باشد، نائب نیز همان دید را خواهد داشت. اما در حالت عرضی این تصور از طبیعت متصور خواهد بود که باید طبیعت را نسبت به قبل بهتر کنیم. (ملکیان، ۱۳۸۹: ۳۵) با توجه به این امر، هستی‌شناسی و شناخت آن با مؤلفه‌های خداشناسی، انسان‌شناسی و ... عامل راهبری برای اجرایی شدن معنای زندگی در تعامل انسان با طبیعت پیرامون است.

یکی دیگر از نکات مهم در این فقره تبیین تفاوت نوع نگاه انسان به طبیعت در دوره انسان مدرن به نسبت انسان کلاسیک است. در دوره کلاسیک به‌ویژه انسان باورمند به گزاره‌های دینی و وحیانی (دین یهود، مسیح و اسلام) نوع نگاه انسان

زند فلک را سقف بشکافد نه اینکه با دنیا که دنیا را بسازد. او در ارتباط با دیگران براساس خدای متشخص انسان‌وار به نوعی ارتباط عمیق همراه با عشق و دوستی و دلسوزی می‌رسد که با یاد درد و رنج دیگران از درد به خود می‌پیچد و دردش آنگاه جانکاه‌تر می‌شود که خویش را ناتوان از تقلیل مرارت، فقر و فلاکت دیگران می‌یابد:

«زمستان گذشته که سیل آمده بود، یادت هست؟

عکاس جوانی آمده بود تا از زندگی مردم و وسعت فاجعه عکس بیندازد. تو را دیده بود که وسط آب و گل و لای، پاچه‌های شلوارت را بالا زده‌ای و گوسفندهای نیمه جان نه گلی را از میان باتلاق بیرون می‌آوری. تا آمده بود عکسی بیندازد یقه‌اش را چسبیده بودی فریاد زده بودی: «فکر می‌کنی سیل آمده است تا تو سوژه برای عکاسی پیدا کنی؟ سیل آمده که بفهمی مردم حاصل ضرب و شمت عشق‌اند در عمق مظلومیت». (مستور، ۱۳۹۰: ۹)

ارتباط انسان با طبیعت بر مبنای ارتباطات دیگر (با خدا، خود و انسان‌ها)

ارتباط انسان با طبیعت، خود حاصل نوع ارتباط با انسان‌های دیگر است که آن نیز حاصل ارتباط انسان با خود و خداوند است. اگر انسان به وجود خدا قائل نباشد، به کسی هم بدهکار نخواهد بود و دیگران را نیز همچون خود در پی ارضای خواسته‌ها و نیازها می‌داند. چنین فردی هیچ رحمی به طبیعت نخواهد کرد؛ چرا که در پی منافع و خواسته‌های کوتاه‌مدت خویش است و حاضر است به محیط زیست آسیب و درد و رنج برساند. چنین تصویری باعث یک دید خشن به طبیعت می‌شود. اگر تصور

«گره‌ای از جلوم به سرعت می‌گذرد و کمی آن طرف‌تر زیر درختی با ترس به اطرافش نگاه می‌کند. تکه‌ای گوشت به دندان گرفته و به دنبال جای بی‌خطری برای خوردن آن می‌گردد. هر چه نگاه می‌کنم گره دیگر که او را تهدید کند، آن اطراف نمی‌بینم. سر در نمی‌آورم که گره چرا اینقدر نگران است؟ با خودم فکر می‌کنم چرا حیوانات برای زنده ماندن باید با ما آدم‌ها بسوزند. چرا گره‌ها هستند؟ چرا خلقت این همه شلوغ است؟ سگ‌ها، گربه‌ها، موش‌ها، مورچه‌ها، درخت‌ها، سنگ‌ها، دریاها، کوه‌ها، ستاره‌ها، روزها، آدم‌ها، آدم‌ها، آدم‌ها...» (مستور، ۱۳۷۹: ۱۶-۱۵)

پارسا دفتر فروش یک کارخانه تولید حشره-کش خانگی را برای خودکشی‌اش انتخاب می‌کند تا نشان دهد کشش حشرات همانند کشتن انسان‌ها است. بنابراین، در خودکشی او نیز پیامی نهفته است: همان‌طور که نباید موجودی را کشت نباید احساسی را هم در نطفه خفه کرد، این احساس‌روزی می‌تواند زیباترین احساس زندگی ما باشد. بنابراین، می‌توان گفت که پارسا شخصیتی است که سعی می‌کند با عقل و منطق - با عقلی غیرقدسی - به دنبال مسئله ایمان برود اما دست خالی از آنجا برمی‌گردد؛ مگر اینکه در آنجا اتفاقی بیفتد. «پارسا گفت: حشره‌ها هم حق دارند زندگی کنند چرا ما باید اون‌هارو بکشیم؟ من گفتم، یعنی به شوخی گفتم: اگر شما حشره‌هارو دوست دارید پس چرا می‌خواهید این همه حشره-کش بخرید؟ گفت: هرچند دوست داشتن دلیل قانع‌کننده‌ای برای نکشتن نیست، اما من قصد کشتن حشره‌هارو ندارم». (همان: ۳۲)

دانیال نیز در ارتباط با طبیعت بر آن است که

به طبیعت به گونه‌ای است که انسان مسخر بر طبیعت است و طبیعت با همه امکانات و ویژگی-هایش در تسخیر انسان است و انسان می‌تواند از طبیعت به هر شکل ممکن بهره‌برداری کند. اما در نگاه انسان مدرن، پارادایم یادشده تغییر کرد و به جای پارادایم پیشین، الگوی «انسان خادم و مفسر طبیعت» جایگزین شد و البته این دو پارادایم، تمام امور زندگی انسان را تحت‌الشعاع قرار داده است. به عنوان نمونه فرانسیس بیکن در کتاب مشهور و تاثیرگذار *نو/رغنون* به این مسئله اشاره کرده است. او فیلسوف طبیعت‌گرا و مشاهده‌گرای فرانسوی بود که در کتاب حاضر به نقش تجربه، مشاهده و استقراء علمی توجه زیادی کرد. در این کتاب که ۱۲۱ فقره و کلمه قصار دارد، در اولین فقره و بخش کتاب به رابطه انسان مدرن با طبیعت اشاره می‌کند و بر آن است که انسان سرور و مسخر بر طبیعت نیست بلکه خادم و مفسر طبیعت است: «انسان چون خادم و مفسر طبیعت است لاجرم فقط تا حدودی می‌تواند از آن سر در بیاورد که جریان آن را در عمل یا نظر مشاهده کرده باشد و در فوق این نه چیزی می‌داند و نه چیزی می‌تواند». (بیکن، ۱۳۹۲: ۳۳)

با این نگاه باید گفت که در مجموعه داستان‌های مستور به این رابطه به اشکال مختلف توجه شده است. یونس در *رمان روی ماه خداوند را بیوس*، با توجه به اینکه از خدا و خویشتن خویش درک و شناخت درست و قابل فهمی ندارد در ارتباط با دیگران و طبیعت نیز دچار مشکل است و همواره با سؤالاتی مواجه است که نمی‌تواند پاسخ قانع‌کننده‌ای برای آنها پیدا کند:

گسیختگی ارتباط انسان با طبیعت در نتیجه توسعه فناوری در بسیاری از موارد دانسته یا ندانسته منجر به آلودگی و برهم خوردن تعادل محیط، نابودی جلوه‌های مختلف حیات و کارکردهای مثبت اکوسیستم‌ها در روی کره زمین شده است.

«گفت: وقتی آدم‌ها رفتند کره ماه با خودم گفتم لعنت به اون‌ها که به ماه هم رحم نکردند. گفتم ماه رو هم آلوده کردند. گفتم لعنت به انسان که ماه رو هم با قدم‌هاش ناپاک کرد. اون‌ها با این کارشون تقدس ماه رو از بین بردند». (مستور، ۱۳۸۸: ۱۹)

بحث و نتیجه‌گیری

مستور با زبانی ساده و روان در قالب داستان به تبیین ارتباطات چهارگانه انسان به ویژه رابطه انسان با خدا و خود پرداخته است. نخستین ارتباط، ارتباط انسان با خداوند است؛ خدای غیر مشخص، مشخص انسان‌وار و نانسان‌وار از خداوند تصویری است که در آثار او وجود دارد. البته بخش‌های بیشتری از این داستان‌ها در جهت معرفی خدای مشخص انسان‌وار است. هر نوع تصویری انسان از خداوند در نوع ارتباطش با خود، دیگران و طبیعت تأثیر می‌گذارد. نگاهی فراگیر به مجموعه آثار مستور نشان می‌دهد که گفتمان برتر و غالب در گفتمان روایی او، گفتمان اخلاقی، معنوی و دینی است. مستور در اغلب داستان‌هایش انسان‌های گرفتار در یک برزخ تمدنی را توصیف می‌کند و مدرنیته را به عنوان عاملی برای به وجود آوردن رفاه به همراه اضطراب و بی‌معنایی مسائل انسانی محکوم می‌کند. مستور در اغلب داستان‌هایش دانستن و تلاش برای کشف حقیقت خدا و انسان را موجب برهم زدن آرامش و جهل و

اشیاء و طبیعت برتر از انسان است. انسان گاهی مرتبه‌ای می‌یابد که فراتر از موجودات دیگر است و گاهی آنقدر نزول می‌کند که از همه چیز پایین‌تر قرار می‌گیرد. دانیال به طبیعت اشاره می‌کند که نظاره‌گر کارهای ماست و اینجا نیز عناصر طبیعت به عنوان موضوعاتی فعال مطرح می‌شوند. او انسان‌ها را موجب آلودگی زمین می‌داند و حتی حضورشان را ظلمی در حق زمین می‌داند:

«حیف این زمین که زیر پای شماست. حیف این زمین که توش دفن‌تون کنند. شما رو باید بسوزانند و خاکسترتون رو بریزند تو دریا». (مستور، ۱۳۸۳: ۷) در داستان کوتاه *من دانای کل هستم*، به ویژه داستان *دوزیستان*، لاک‌پشت اشاره دارد به اصل کمال و سیر تکاملی که خداوند در نهاد موجودات به ودیعه نهاده است. نیم‌نگاهی به جهان ماده و موجودات حاکی از حرکت و تگاپوی همه موجودات در مسیر مشخص و به سوی مقصدی معین است. خداوند در خلقت هر موجودی آنچه را که لازمه حرکت او به سوی کمال وجودی‌اش باشد، قرار داده و هر موجودی به طور ذاتی اقتضای حرکت در این جهت را داراست. موجوداتی که دارای اختیار نیستند خواه و ناخواه همان مسیر تعیین شده را طی می‌کنند و به کمال وجودی خاص خود نائل می‌آیند:

«ملوانه می‌گفت وقتی لاک‌پشت‌ها از تخم بیایند بیرون، هر جا که باشند و هرچی هم که از آب فاصله داشته باشن فرقی نمی‌کنه، از زیر ماسه‌ها می‌زنند بیرون و راه می‌افتند به طرف دریا. می‌گفت این وروجک‌ها، هم تو آب می‌تونن زندگی کنند هم توی خشکی. بهشون چی می‌گن؟ دوزیستان». (مستور، ۱۳۸۲: ۹۰-۹۱)

که نمونه‌هایی از انسان‌های عصر مدرن هستند در باور و اعتقادات خود دچار شک و تردید و سؤالات فلسفی نسبت به حضور و عدم حضور خداوند شده‌اند که برخی از آنان حتی ارتباط با خویشتن را نیز از دست داده و از آنجایی که توانسته‌اند پاسخی قانع‌کننده برای سؤالات خویش بیابند، دست به خودکشی می‌زنند. رمان *روی ماه خداوند را ببوس* که مهم‌ترین اثر مستور است تم آن، نگاه انتقادی به سرنوشت تراژیک انسان معاصر است که به پدیده‌های عینی و حتی قدسی با نگاه شکاکانه می‌نگرد و حتی حضور خداوند را نیز در مواردی، امری اعتباری می‌داند. این رمان، در وهله اول، رمانی دینی و بومی و در وهله دوم فلسفی است. رمان مستور با توجه به غلبه روح معنویت بر ناخودآگاه شخصیت اول (نویسنده) و اینکه انسان امروزی به دلیل گسترش معنویت و اخلاق به عالم متافیزیک و قدسی گرایش یافته است، سعی کرده به گونه‌ای به سؤالات و مقولات عمیقی چون تنهایی انسان، شر، جبر، آزادی انسان، شک و مرگ و شکاکیت پاسخ دقیق و منطقی دهد. مستور به جای فهم و تفهیم درست مسئله، با شتاب‌زدگی حاصل عدم تجربه، می‌خواهد این مسئله عمیق را به گونه‌ای حل یا توجیه کند و پاسخ روشن و دقیق به آن بدهد. به عبارت دیگر، او درصدد است با گذر و سوق دادن شخصیت اول داستان که خود نویسنده است و رسیدن به یقین و ایمان، به لذت حاصل از آن دست یابد. شاید بتوان این نکته را بزرگ‌ترین نقطه ضعف معرفت‌شناسی رمان مستور دانست. در حالی که این دسته از حقایق و وقایع هستی تنها تأمل‌کردنی و مطرح‌کردنی هستند و در اساس نمی‌توان به این مسائل پاسخی منطقی داد.

فقدان آگاهی را موجب آرامش می‌داند. شخصیت‌های داستان‌های مستور نمونه‌هایی از انسان معلق در جهان بی معنا هستند که نویسنده سعی می‌کند آنها را از زیر آوار بی‌اعتقادی و شک نجات دهد و با ایمان به معنویات معضلات جهان و انسان را ساده‌تر سازد. با توجه به آثار مستور می‌توان گفت خدامحوری و تلاش برای کشف خویشتن و کشف معنا و خداوند دغدغه‌ای است که ژرف ساخت آثار نویسنده را دربرمی‌گیرد و زندگی و مرگ در زیر سایه درک این مفاهیم است که معنا می‌یابد. شخصیت‌های داستان‌های مستور در جست‌وجوی آرامش و خوشبختی از کف رفته‌اند یا به صورت فریادهای دانیال جلوه می‌کند که درد بودن، او را تا جنون پیش می‌برد. در اینجا مستور اعتقاد به سرنوشت شوم انسان دارد، اما راهی در برابر خواننده می‌نهد تا او را از زوال برهاند؛ وسپدن به خدا. مستور به دلیل ایمان و نگاه دین‌مدارانه‌اش به سرنوشت بشر امیدوار است و تمامی تلاشش در سراسر داستان‌هایش این است که راه‌حل نهایی رستگاری بشر را به مخاطب نشان دهد. او از بین ارتباطات چهارگانه بشری بیشتر به رابطه انسان با خداوند و در وهله بعد رابطه انسان با خود توجه کرده است. هرچند رابطه انسان با دیگران و طبیعت به نسبت دو رابطه دیگر در آثار وی از بسامد کمتری برخوردار هستند. او از بین تصورات سه‌گانه از خداوند به خداوند متشخص انسان‌وار بیش از تصورات دیگر توجه داشته و نکته قابل تأمل در مورد تصور اخیر در آثار مستور این است که بیشتر افراد کم‌سواد یا بی‌سواد و کودکان که شاید نمونه‌ای از انسان‌هایی پیشامدرن باشند، به این نوع تصور باورمند هستند. در مقابل شخصیت‌هایی تحصیل‌کرده

منابع

- آبادیان، رسول (اردیبهشت ۱۳۸۵). *تعفن جنام و بی مصرفی خوگ*. روزنامه همشهری. ص ۱۴.
- گرچی، مصطفی (۱۳۸۶). «نقد تطبیقی و بینامتنی رمان ژان باروا و رمان روی ماه خداوند را ببوس». نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه کرمان. شماره ۲۱. صص ۱۵-۱۰.
- مستور، مصطفی (۱۳۹۰). *عشق روی پیاده‌رو*. چاپ دهم. تهران: چشمه.
- _____ (۱۳۸۸). *من گنجشک نیستم*. چاپ سوّم. تهران: مرکز.
- _____ (۱۳۷۹). *روی ماه خداوند را ببوس*. چاپ اول. تهران: مرکز.
- _____ (۱۳۸۲). *چند روایت معتبر*. چاپ اول. تهران: چشمه.
- _____ (۱۳۸۸). *من دانای کل هستم*. چاپ هشتم. تهران: ققنوس.
- _____ (۱۳۹۰). *حکایت عشقی بی قاف بی شین بی نقطه*. چاپ هفدهم. تهران: چشمه.
- _____ (۱۳۸۳). *استخوان خوگ و دست‌های جنامی*. چاپ اول. تهران: چشمه.
- _____ (۱۳۸۵). *دویدن در میدان تاریک مین*. چاپ اول. تهران: چشمه.
- _____ (۱۳۸۹). *تهران در بعدازظهر*. چاپ اول. تهران: چشمه.
- ملکیان، مصطفی (۱۳۸۴). *مهر ماندگار*. چاپ دوّم. تهران: نگاه.

